**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14020212**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که وجه تقدیم اماره بر اصل عملی چیست؟ حالا خصوص استصحاب اینجا محطّ نظر هست. مرحوم شیخ انصاری اماره را بر استصحاب حاکم می‌دانند، حالا خیلی مهم نیست شما بگویید خود اماره بر استصحاب حاکم است یا دلیل حجیت اماره بر استصحاب، آن اجزایش را فعلا کار ندارم که حاکم را اماره بگیرید دلیل حجیت اماره بگیرید، دقیق‌تر این است که دلیل حجیت اماره حکومت دارد. مرحوم شیخ اماره را حاکم می‌دانند بر استصحاب، یعنی دلیل حجیت اماره حاکم بر استصحاب است. مرحوم نایینی هم این مطلب را قبول کردند، مرحوم آقای خویی هم پذیرفتند، البته بیانات مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای نایینی یک مقداری شیوۀ تعبیراتشان فرق دارد. که مرحوم آقای خویی و مرحوم نایینی در واقع می‌خواهند بگویند که اماره چون اماره تتمیم کشف شده کأنّه کاشف شما دارید ظن موجود در مورد اماره به منزلۀ علم قرار داده شده بنابراین موضوع استصحاب که شک هست از بین می‌رود، شما شک ندارید. اینجا به این تقریب یک سؤالی مطرح هست که دلیل بر این که اماره به این شکل باشد چی است؟ یعنی در اماره نفی الشک اخذ شده باشد، لسان اماره. عرض کردم استدلالاتی بر این زمینه هست، یکی این که لیس لاحد من موالینا التشکیک فیما یروی عنا ثقاتنا را معمولاً استدلال می‌کنند. آقای خویی استدلال کردند به این که ادله‌ای که من قامت عنده الامارة تعریف به عالم و فقیه و عارف کرده این نشانگر این است که اینها تتمیم کشف در موردش هست. ما در جلسۀ قبل توضیحاتی در مورد این بیان مرحوم آقای خویی داشتیم، حالا یک مقداری مکمل‌هایی را می‌خواهم عرض کنم. ما عرض کردیم که در مورد لیس لاحد من موالینا التشکیک فیما یروی عنا ثقاتنا دو نکته گفتیم، یکی این که ثقاتنا به معنای وکلا هستند و این دلیل در مقام نفی تعبدی شک نیست، در مقام نفی تکوینی شک است، می‌خواهد کاری کند که مکلفین دیگر شک برایشان حاصل نشود. با بیان موقعیت وکلا و جایگاهی که وکلا دارند این را بیان می‌کند، امام علیه السلام تا شک برطرف بشود تکویناً نه تشریعاً.

**شاگرد:** یا نفی تعبدی در خصوص وکلا

**استاد:** نه، آن یک بحث، یک اشکال در مورد ثقاتنا است، آن یک اشکال، در مورد وکلاست، عام نیست، یک اشکال دیگر این که اصلاً اگر هم نفی تعبدی نیست، نفی شک تکوینی، آن دو تا اشکال مستقل است. هر کدام جدا از هم. اینجا یک نکته‌ای را من عرض بکنم، نکته این است که در مورد عالم و عارف و اینها هم اشکال می‌کردیم که اینها معلوم نیست به اعتبار علم به حکم واقعی عالم دانسته شده‌اند، به اعتبار علم به حکم ظاهر شرعی هم می‌تواند باشد. اینجا در مورد این اشکال به عالم و عارف یک توضیحی بدهم آن این است که عالم و عارف فقط در مورد کسی که من قامت عنده الامارة نیست، در مورد کسی که با اصل عملی هم حکم شرعی را بهش واصل شده بهش رسیده، آن هم هست. عالمی که شما می‌گویید، شما باید بروید تحصیل علم بکنید لازم نیست تحصیل علم از دریچۀ اماره باشد، ممکن است از باب اصل عملی باشد، بنابر این، این به اعتبار این هست که عالم و عارف به حکم ظاهری است. ان قلت که این حرف‌ها در صورتی درست هست که ما در اصل عملی قائل به جعل حکم ظاهری باشد، ولی اگر گفتیم حکم ظاهری یعنی اصل عملی معذریت و منجزیت و اینها، پس در مورد یک حکم ظاهری در موردش نیست. پاسخ مطلب این است که ما خیلی کلمۀ حکم اصرار نداریم، می‌گوییم عالم و عارف به حکم شرعی، بلکه عالم و عارف به موقف شارع در این مورد، یعنی این که شارع به ما چی گفته، حالا یا حکم واقعی باشد که حکم حادث است به عنوان اوّلی، یا وظیفۀ عملی باشد، حالا وظیفۀ عملی بفرمایید با لسان معذریت، منجزیت، هر چی می‌خواهید تعبیر بکنید، کسی که به موقف شارع نسبت به مکلّف در این حادثه عالم باشد، حالا موقفی که روی عنوان اوّلی هست که می‌شود حکم واقعی یا موقفی که روی عنوان جاهل به حکم هست که می‌شود وظیفۀ عملی مکلف در ظرف جهل به واقع اینها خیلی مهم نیست حالا. علاوه بر این که حالا صرفنظر از این که به نظر ما اصلاً معذریت و منجزیت و اینها لسان دلیل است، جوهر دلیل همۀ اینها جعل حکم مماثل است. ما در تمام موارد که حالا حکم ظاهری ناشی از اصل و این اصل باشد یا اماره باشد، همۀ اینها را می‌گوییم جعل مماثل و حکم مماثل، حالا روی مبنای خودمان نمی‌خواهیم بحث را مشی کنیم. حالا روی مبنایی که بعضی از آقایان هم دارند مطلب خیلی مهم نیست که این را حکم ندانیم، چون العالم بالاحکام در آن نخوابیده که مراد موقف شارع، اگر هم حکم گفته شده حکم یعنی حکم به معنای لغوی یعنی ما حکم الشارع فی هذه المسئلة، حکم الشارع یعنی دستور شارع در این مسئله، حالا این دستور به لسان معذریت و منجزیت باشد یا به لسان همان وجب و آن احکام خمسه باشد، آنش خیلی مهم نیست. این یک نکته.

نکتۀ دیگری که این نکته مشترک هست بین هر دو وجه، هم عالم عارف هم لیس لاحد من موالینا التشکیک فیما یروی عنا ثقاتنا این این است که، این که اینجا شارع گفته این شک شما شک نیست، حالا یا مستقیماً گفته شک شما شک نیست، لیس لاحد من موالینا التشکیک فیما یروی عنا ثقاتنا را فرض کردیم اینجوری معنا می‌کنیم. یا این که به لسان این که شما عالم هستید، وقتی می‌گویید عالم هستید یعنی شاک نیستید دیگر، بالملازمه شاک نیستید در آن خوابیده. این ناظر به چی است؟ ناظر به احکام عقلیۀ شک است یا ناظر به احکام شرعیۀ شک است؟ ممکن است ما بگوییم اینها ظهور ندارد که ناظر به احکام شرعیۀ شک باشد، می‌تواند ناظر به احکام عقلیۀ شک باشد. شما وقتی شک در حکم شرعی دارید عقلاً برائت جاری می‌کنید. وقتی در مواردی که علم اجمالی دارید شک دارید، احتیاط می‌کنید، چون واقع برایتان مشخص نیست و احتیاط می‌کنید. حالا این عالم و عارف می‌تواند، این که شارع گفته شما علم دارید، شما شک ندارید ناظر به این هست که احکام شک را بار نکن. یعنی احکام عقلیۀ شک را بار نکن، نه احکام شرعیۀ شک را بار نکن. ما در حکومت در جلسۀ قبل هم در لابلای عرائضم اشاره کردم، حکومت باید دلیل ظهور داشته باشد که آن محکومی که مورد نظر ما هست نظارت به خصوص این محکوم را باید ظهور داشته باشد. ما مثلاً الخالة کالام، این که این حکومت داشته باشد بر همۀ احکام مربوط به مادر بستگی به ظهور دلیل در این هست که وجه شبه جمیع آثار ام هست. ولی اگر وجه شبه اثر خاصی باشد، آن لزوم احترام اُم، مراقبت از ام، محافظت از ام، امثال اینها بگوییم ناظر به این جهت هست، نه احکام، که این در واقع احکام اعتباری، یعنی احکامی که عقلا در مورد مادر بار می‌کنند. و احکامی که عقل انسان حکم می‌کند که مادر چون منعم بر انسان هست، شکر منعم واجب است و از باب شکر منعم احترام مادر را لازم می‌داند و اینها، این هم می‌گوید خاله هم به منزلۀ مادر است در اینجور احکام، اما حالا یک سری احکام شرعیه‌ای مادر دارد، نحوۀ ارث بردنش چه شکلی است، مادر که از دنیا برود باید ولد اکبر نمازهایش را به جا بیاورد بنابر تحقیق که این اختصاص به پدر ندارد مادر را هم شامل می‌شود، و به جز احکام شرعی، این وابسته به این هست که دلیل حاکم ما بگوییم عموم تنزیل دارد. و یکی هم جنبۀ استظهاری است. خیلی همه جا این استظهار تمام نیست، الخالة کالام واضح است که این عموم تنزیل ندارد ولی در الشک و انت لست بالشاک ممکن است ناظر به این باشد که احکام تکوینیه‌ای که شک دارد آن احکام تکوینیه، این که وقتی آدم شک می‌کند بر طبق مشکوک عمل نمی‌کند دیگر، توقف می‌کند. یا احکام عقلیه‌ای که عقل حکم می‌کند، عقل حکم می‌کند وقتی شما کردید نمی‌توانید آن واقع را، مثلاً به او اخبار بدهید، حتی اخبار به واقع شما نمی‌توانید بدهید، اخبار به غیر علم، اگر ناظر به احکام خود شک هم باشد ممکن است ناظر به اینها باشد نه احکام شرعیه‌ای که شک بار شده لا تنقض الیقین بالشک در موضوع استصحاب شک اخذ شده بگوییم ناظر به آن است، آن خیلی واضح نیست که به همۀ اینها نظارت داشته باشد. خب یک جنبۀ استظهاری است حالا ممکن است یکی استظهار کند، ممکن است یکی استظهار نکند، به نظر ما اینجا دلیل روشن نداریم برای یک همچین استظهاری، واضح نیست که مراد عموم تنزیل باشد.

**شاگرد:** این که می‌فرمایید اثر دائمی است و اینها، اثر دائمی شک این است که بالأخره یک اصلی عملی جاری می‌شود، توقف عملی هم آدم می‌کند و وقتی یک دلیلی می‌گوید شما شک

**استاد:** این اصل عملی خاص که نیست

**شاگرد:** همۀ اصول

**استاد:** نه حالا آنها یک بیان دیگر است، آن بیان غیر از این بیان است حالا آن اصلاً اگر آن بیاناتی که گفتیم نوبت به این بحث‌ها نمی‌رسد. این این مطلب.

اما یک بیان، یک ان قلت و قلتی مرحوم شیخ اینجا در رسائل دارند در نفی ورود آن ان قلت و قلت را باشد من بعداً ورود را که بحث کردم برمی‌گردم آن ان قلت و قلتی که در رسائل هست آن را در موردش صحبت می‌کنم.

یک بیانی من از حاج آقا شنیدم از مرحوم حاج شیخ نقل می‌کنند، الآن نگاه می‌کردم بیانی که در درر هست این نیست، حالا حاج آقا خودشان تقریب می‌کردند کلام درر را، استدلال برای ایشان است برای تقریب ورود است که در درر آمده یا آقای داماد، از آقای حاج شیخ نقل می‌کردند. این را من از حاج آقا شنیدم که محصَّل فرمایش حاج آقا این بود که، یعنی تقریب کلام مرحوم حاج شیخ بنابر فرمایش حاج آقا این بود که در مواردی که یک اصل عملی هست این اصل عملی همیشه یک سری امارات عقلایی وجود دارد دیگر، اینجور نیست که عقلا دائرمدار قطع و یقین باشند، نه، عقلا درشان اماره هم وجود دارد. این که یک امارات عقلاییه وجود دارد و امارات مسلّم شرعی وجود دارد، بینه حالا شما خبر واحد را حجت ندانید بینه که دیگر جزء مسلمات است که در شرع حجت هست، این انما اقضی بینکم بالایمان و البینة که خود لسانش هم این هست که ممکن است به واقع اصابت نکند، آن روایتی که از پیغمبر نقل شده که این بینه و ایمان ممکن است مطابق واقع نباشد ولی من انما اقضی بینکم بالبینة و الایمان و امثال اینها. این که مسلم هست که یک بینه‌ای وجود دارد، ایمان وجود دارد. خب در این فضایی که اینها مسلم هست، در این فضا وقتی رفع ما لا یعلمون صادر می‌شود مراد این هست که علم به واقع ولو از دریچۀ بینه هم نداشته باشد، دریچۀ دلیل حالا خصوص بینه را نمی‌خواهم بگویم، در جایی که یک نوع مسلم هست. فرض کنید ببینید دلیل شرعی گفته که اکرم العالم، از آن طرف اگر ما بدانیم، یعنی فضا اینجور باشد که، اینجور نیست که شارع مقدس همۀ دانش‌ها را محترم شمرده باشد، همۀ چیزهایی که لغةً دانش گفته می‌شود محترم شمرده بشود. بنابراین اکرم العالم از اوّل معنایش این هست که اکرم آن عالمی را که شرع آن عالم را برایش احترام قائل هست، برایش اهمیت قائل هست، البته این که آن عالم چه عالمی است یک دلیل دیگر ممکن است بیاید آن را تعیین کند، ولی آن دلیل دیگر جنبۀ خلاف ظاهر ندارد نسبت به این. این از اوّل کأنّ گفته عالمی را که بعداً تعیین می‌کند، در ادلۀ دیگر تعیین کردم که مرادش چی است، آن را اکرام کنید. بنابراین دلیلی که می‌گوید انما، اگر حکومت را اینجور معنا بکنیم، حکومت چیزی هست که ظهور دلیل محکوم را تغییر می‌دهد، محکوم ابتداءً یک ظهوری دارد، حاکم می‌آید آن ظهور را. در دلیل اوّل مثلاً گفته که اعمل علی طبق العلم. علم لغةً به معنای علم وجدانی است، دلیلی که می‌گوید البینة علمٌ، الظن فی مورد البینة علمٌ، این در واقع می‌خواهد بگوید علمی که در آن دلیل هست مراد معنای ظاهری اوّلیه‌اش نیست، می‌خواهد تصرف کند. این در صورتی هست که از اوّل در آن دلیل دوم شما اشاره نکرده باشد که من بعداً مراد من از این واژه را تعیین می‌کنم. حالا اگر از اوّل گفته باشد، به علم به آن گونه‌ای که من بعداً تفسیر می‌کنم بعداً تفسیر می‌کنم به آن عمل کند. اینجا دلیل دیگر که می‌آید می‌شود دیگر حکومت نیست، حکومت اصطلاحی نیست. بلکه در واقع تبیین موضوع است، تبیین موضوعی که از اوّل هم اشاره به این کرده بوده این موضوع قرار است بعداً بیان بشود. ما در واقع

**شاگرد:** در ادله اشاره را داریم؟ مثال واقعی دارد؟

**استاد:** نه فرض این است که، در ما نحن فیه در واقع همین است دیگر، در ما نحن فیه ما از آن طرف می‌دانیم یک سری ادله و امارات شرعیه‌ای وجود دارد. رفع ما لا یعلمون که ما می‌گوییم یعنی جایی که شما علم به واقع ندارید نه علم وجدانی نه علم تعبدی. نه علم نه علمی به اصطلاح آقایان.

**شاگرد:** اینها از تناسب حکم و موضوع می‌گوییم یا چون؟

**استاد:** نه، چون خارجاً ما می‌دانیم از همان اوّلی که شارع مقدس رفع ما لا یعلمون را گفته از اوّل معلوم است که در مواردی که به اصطلاح بیّنه هست، بینه اوّلاً فی الجمله ادله‌ای وجود دارد و در مواردی که این ادله وجود دارد نمی‌خواهد رفع ما لا یعلمون را تعیین کند. ولی آن مواردی بینه کجا، موارد دلیل کجاست آن را این دلیل ناظر بهش نیست، بنابراین محصَّلش این هست می‌گوید که من در جایی که شما نه علم تکوینی دارید، نه آن چیزی را که من به منزلۀ علم قرار دارم دارید شما برائت جاری کنید. اما حالا کجاها هست که به منزلۀ علم هست؟ دلیل دیگر باید تعیین کند، این دلیل ناظر به این نیست که کجاها، این کبرایش را می‌خواهد بگوید. این می‌شود ورود دیگر. ورود یعنی موضوع آن را می‌سازد. و از اوّل ظهور دلیل وارد و مورود تعارض ولو در مرحلۀ ظهور بدوی ندارند، این ورود است دیگر. عمدۀ قضیه این هست که ادلۀ اصول قرینۀ لبیۀ محفوف به کلام دارد. تقریب فنی‌اش این است، ادلۀ لبّیۀ محفوف به کلام دارد که مانع این می‌شود که ظهور علم در معنای علم تکوینی باشد. این بیان را مرحوم حاج شیخ، در بعضی کلمات اینجوری تبیین شده که توضیحش باید همین باشد که من عرض می‌کنم. مرحوم حاج شیخ یک تعبیری دارد می‌گوید که، علم گاهی اوقات به جهت بما انه طریق خاصٌّ در موضوع دلیل اخذ می‌شود. ما می‌گوییم که اصلاً یجب ان یکون القضاء بالعلم. علم یعنی چیز صد درصد، علم بما هو طریقٌ تام، این هست.

یک موقعی ما می‌خواهیم بگوییم که علم از باب مثال هست برای مطلق طریق، علم خصوصیت ندارد، چون طریق است لزوم عمل دارد. کأنّه شارع مقدس مثل این که یک کلمۀ مثلاً را به کار برده. یجب ان یکون القضاء بالعلم و ما بحکمه، کأنّ یک و ما بحکمه اینجا در تقدیر وجود دارد، یعنی گویا یک مجاز در حذف رخ داده. یا مراد از علم، علم به معنای مطلق طریق هست، مجاز در کلمه رخ داده، یا این هست که ولو مدلول استعمالی این دلیل علم همان علم است، ولی مراد تفهیمی‌اش، مراد تفهیمی این کلام مطلق است. گاهی اوقات ببینید یک مستعمل فیه یک شیء خاص است، فرض کنید یک کسی می‌آید می‌گوید که من در نماز شک کردم بین ۳ و ۴. می‌گوید که شما ابن علی الاکثر، ابن علی الاربع. آنجا مراد از من، خود من است، اینجور نیست که مراد از من مطلق مکلّف هست، ولی عرف متعارف از این دلیل به دلیل این که تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که بین یک مکلف و مکلف دیگری فرق نکند یک معنای عام‌تری می‌فهمد.

**شاگرد:** خود کلام عام می‌فهمد یا الغاء خصوصیت می‌کند؟

**استاد:** الغاء خصوصیت می‌کند.

**شاگرد:** یعنی مراد تفهیمی باز همان

**استاد:** نه، غیر از مراد تفهیمی. یک بحث، بحث مراد تفهیمی است، آن که خود متکلم می‌خواهد این معنای عام را اراده کند، فرض کنید می‌آید سؤال می‌کند رجل شک بین ثلاث و الاربع، رجلان شک بین ثلاث و الاربع یعنی مثلا رجل، یک موقعی خود آن گوینده هم اصلاً سؤالش کلمۀ رجل را که درش اخذ کرده از باب مثال است، مجاز در حذف بگویید درش هست، رجلاً مثلاً، کأنّ مثلاً اینجا در تقدیر هست. یک موقعی هست نه گوینده، سائل و امام علیه السلام که مسئول هست هیچکدامشان در این کلام ارادۀ عموم نکردند، مراد تفهیمی عام نیست، ولی این تناسبات حکم و موضوعی که محفوف به این کلام هست باعث می‌شود که عرف متعارف از این کلام یک معنای عامی بفهمد، انفهام العموم، نه تفهیم العموم که متکلم به اصطلاح قصد کرده باشد، یک امری نیست که به قصد متکلم وابسته باشد، نه آن تناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود که عرف از این کلام الغاء خصوصیت کند و یک معنای عام را استفاده کند، حالا به هر یک از این بیانات، می‌خواهم بگویم بیانات مختلف ما می‌توانیم این مطلب را درک بکنیم که مراد از علم در موضوع حکم اصل این که شما علم ندارید این علم اعم از علم و علمی است، یعنی شما نه باید علم داشته باشید نه علمی داشته باشید، بنابر این اگر علمی داشته باشید هم اصل جاری نمی‌شود. این تناسبات حکم و موضوع حالا یا منشأ می‌شود که بگوییم متکلم این معنا را تفهیم کرده یا عرف از این کلام معنای عام می‌فهمد، به هر حال این منشأ می‌شود که دلیل از اوّل ظهور در خصوصیت داشتن پیدا نکند. این که حتماً باید شما اگر علم نداشته باشید، حالا در بحث ما نحن فیه حتماً باید مراد تفهیمی هم باشد، مثال رجل شک بین ثلاث و اربع با ما نحن فیه یک فرقی دارد، آن فرقش این است که فرض کنیم آنجا یک نفر می‌آید سؤال می‌کند که من مثلاً شککتُ بین الثلاث و الاربع. امام علیه السلام می‌فرماید ابن علی الاکثر. این ابن علی الاکثر امام علیه السلام لازم نیست به آن طرف تفهیم بکند که غیر تو هم سائر مکلفین هم همین حکم را دارند. این لازم نیست، ولی عرف آن معنای عام را می‌فهمد. ولی در ما نحن فیه وقتی شارع مقدس می‌گوید رفع ما لا یعلمون باید مراد از علم یک معنای عامی باشد، چون اگر قرار باشد مراد از علم یک معنای خصوص علم وجدانی باشد معنایش این است که شارع می‌خواهد اماره را اعتبار نبخشد، با وجود اماره می‌گوید شما برائت جاری کنید. در حالی که مسلماً فی الجمله اماراتی وجود دارند، فی الجمله به اصطلاح غیر علم هم اعتبار دارد و اینجور نیست که برای تنجیز احکام حتماً ما دائر مدار علم باید باشیم. این باعث می‌شود که خود متکلم همین فضایی که وجود دارد، همین قرینۀ لبیه‌ای که وجود دارد از اوّل مراد تفهیمی را خاص می‌کند. یعنی متکلم اینجا از رفع ما لا یعلمون می‌خواهد بگوید که آن چیزی که نه علم وجدانی، نه علم ناشی از اماره، حالا علم تعبدی هم تعبیر نمی‌کنم، علمی تعبیر می‌کنم که علم تعبدی تعبیر نباشد، نداشته باشد. آنجا برائت جاری می‌شود. اما حالا مصادیق این علم تعبدی کجاست، رفع ما لا یعلمون مصادیق آن را تعیین نمی‌کند، آن کبرای کلی را بیان کرده. ادلۀ دیگر می‌آید آن مصادیق را روشن می‌کند که کجاها علم تعبدی وجود دارد و کجاها علم تعبدی وجود ندارد. و این به این شکل به نظر می‌رسد. حالا مرحوم آخوند بیانش، مرحوم حاج شیخ اینجا در درر بحث را اصلاً به یک مدل دیگری بحث را دنبال کرده. ایشان کأنّ می‌گوید که هم در ادلۀ اصول عملیه. اوّل یک مقدمه‌ای می‌چیند حالا من این مقدمه را عرض می‌کنم، محصّل فرمایش مرحوم حاج شیخ که در درر آورده ذکر می‌کنم، توضیحش برای فردا باشد. ایشان می‌گوید که علم به دو گونه ممکن است در دلیل اخذ بشود. یکی به نحو صفتی، یکی به نحو طریقی. تفسیر علم صفتی و طریقی در کلام مرحوم حاج شیخ با تفسیر این در کلام مرحوم نایینی فرق دارد. این را توجه داشته باشید، این که ما داریم الآن توضیح می‌دهیم روی مبنای آن تفسیر مرحوم حاج شیخ است. علم صفتی جایی هست که علم بما هو طریق تام در موضوع اخذ شده. علم بما هو طریقٌ، علم طریقی یعنی جایی که علم از باب احد مصادیق مطلق طریق معتبر اخذ شده. ایشان می‌فرماید همچنان که علم، علم طریقی و علم صفتی داریم، شک هم در مقابلش شک طریقی و شک صفتی داریم. شک طریقی یعنی جایی که مطلق علم نباشد، مطلق طریق نباشد. شک طریقی نبودن علم طریقی است. علم طریقی بشود به معنای چی بود؟ وجود مطلق الطریق، شک طریقی نفی این مطلق الطریق است. شک صفتی هم نبود خصوص آن طریق تام هست. اما اگر طریق غیر تام باشد شک صفتی هنوز صدق می‌کند. بعد ایشان می‌گویند که ادلۀ اصول عملیه شکی که درش اخذ شده، شک طریقی است. ادلۀ امارات شکی که ممکن است در لسانش هم اخذ نشده باشد ولی عقلاً امارات در ظرف شک است دیگر. آن شکی که مأخوذ عقلاً هست در ادلۀ امارات، ولو در لسان دلیلش هم وجود نداشته باشد مراد شک صفتی، نه شک طریقی. بنابراین در جایی که شما طریق تام نداشته باشید، یقین نداشته باشید اماره حجت است. این اینجوری بیان می‌کنند. حالا این نکته‌ای که می‌خواهیم بگوییم با این تقریبی که من امروز عرض کردم کاملاً توضیح داده می‌شود. چون ادلۀ اصل عملی در ظرفی آمده که از اوّل حجیت امارات علی نحو الاجمال مفروغ عنه است. وقتی مفروغ عنه هست، وقتی می‌گوید شک دارید یعنی حتی آن اماره هم ندارید، وقتی عدم العلم که می‌گوییم مراد عدم العلم و العلمی است، چون آن مفروغ عنه است که در جایی که یک سری امارات معتبری داریم و این امارات معتبر شارع نمی‌خواهد با این اصل عملی جلوی آن اعتبار آن امارات را بگیرد و امثال اینها. در این بیان مطلب واضح است. ولی مرحوم حاج شیخ اینجوری که در درر بحث را دنبال می‌کند به این شکل دنبال نکرده. لحن این شکل نیست، حالا این را ملاحظه بفرمایید که چرا شکی که در ادلۀ اصول عملیه اخذ شده، حالا محرزه باشد یا غیر محرزه باشد که استصحاب جزء اصول محرزه است با شکی که در اماره اخذ شده را به دو معنا می‌گیرد. این به چه وجهی اینها را به دو معنا گرفته، این را ملاحظه بفرمایید، بعد وارد ان قلت و قلت در کلام مرحوم آخوند می‌شود ما بعد از این که کلام مرحوم حاج شیخ را چیز کردیم وارد کلام مرحوم، نقدهای ایشان به کلام مرحوم آخوند می‌شویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله محمد

پایان